

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: رزا لوکزامبورگ
برگردان: کمال خسروی
ویراستاری و ارسال: علی مشرف
۰۹ اگست ۲۰۲۴

شِمای مارکسی بازتولید ساده؛ انباشت سرمایه

(۱)



مناسباتی که مبنای فرمول سرمایه‌دارانه کل محصول‌اند، اعتبار عام دارند و در هر شکل اقتصادی سازمان‌یافته بر اساس برنامه، برابرایستای تنظیمی آگاهانه از سوی جامعه می‌شوند؛ در جامعه کمونیستی برابرایستای کلیه کارکنندگان و ارگان‌های دمکراتیک آن‌ها؛ و در جامعه‌ای مبتنی بر حاکمیت طبقاتی، برابرایستای محافل داراییان و قهر استبدادی آن‌ها. در شکل سرمایه‌دارانه تولید امکان تنظیم برنامه‌مند کل این روابط وجود ندارد.

انباشت سرمایه: بخش نخست، فصل چهارم

بنگریم به فرمول $c+v+m$ ، همچون بیان کل محصول اجتماعی. آیا در اینجا صرفاً با ساختمانی نظری، همانا با دیسه‌نما [شما]ئی- طرح، نمودار- انتزاعی روبه‌روئیم، یا در کاربست این فرمول برای کل جامعه معنائی واقعی نهفته است؟ آیا این فرمول موجودیتی عینی دارد؟

سرمایه ثابت، c ، به‌لحاظ نظری نخست از سوی مارکس به‌مثابه مقوله‌ای طرح شد که معنا و اهمیتی شالوده‌ریز دارد. البته پیشاپیش خود [آدام] اسمیت که منحصرأ با مقولات سرمایه مستقر [fix] و سرمایه در گردش واکاوی می‌کرد، سرمایه مستقر را واقعاً و ناآگاهانه به سرمایه ثابت [konstant] بدل کرد، به عبارت دیگر آن را دربردارنده نه فقط

وسائل تولید تعریف کرد که طی سال‌های متعدد مستهلک می‌شوند، بلکه وسائل تولیدی نیز که سالانه به تمامی در فرآیند تولید مصرف می‌شوند. [۱] اصل جزمی خود او مبنی بر تجزیه و تحویل کل ارزش به $v+m$ و شیوه استدلال او برای این جزم، او را به آنجا رساندند که دو مقوله دال بر شرایط تولید - همانا کار زنده و همه وسائل تولید مرده - را از یکدیگر متمایز کند. از سوی دیگر، هنگامی که او می‌کوشید بر مبنای تک سرمایه‌ها و درآمدهای منفرد کل فرآیند تولید اجتماعی را سامان دهد، از سرمایه «مستقر»، در واقعیت چیزی جز سرمایه ثابت برایش باقی نمی‌ماند.

هر تک سرمایه‌دار برای تولید کالاهایش وسائل تولید مادی معینی مانند ساختمان‌ها، مواد خام و کارافزارها را به‌کار می‌بندد. بنابراین به نظر می‌آید که برای تولید کلیه کالاها در جامعه‌ای مفروض کلیه وسائل تولید مادی که از سوی تک سرمایه‌داران به‌کار بسته شده است، ضرورت داشته باشد. وجود این وسائل تولید در جامعه امری کاملاً واقعی است، هر چند که در هیأت تک سرمایه‌های خصوصی موجود باشد. این واقعیت، شرط عام و مطلق تولید اجتماعی در تمامی شکل‌های تاریخی‌اش را بیان می‌کند. شکل ویژه [تولید] سرمایه‌دارانه خود را در این امر بیان می‌کند که وسائل مادی تولید، همانان، به‌مثابه سرمایه ایفای نقش می‌کنند، یعنی در مقام مایملک نا-کارکنندگان، در مقام قطب مقابل نیروهای کار پرولتری و به‌عنوان نقطه متقابل کار مزدی v ، همانا سرمایه متغیر، برابر است با حاصل جمع مردهائی که در جامعه طی تولید سالانه به‌طور واقعی پرداخت شده است. این واقعیت نیز وجودی واقعی و عینی دارد، هر چند در قالب شمار بسیاری از تک مردها پدیدار شود. در هر جامعه شمار نیروهای کاری که به‌طور واقعی به تولید مشغولند و نیز حفظ و بقای سالانه آن‌ها، مسأله‌ای است برخوردار از اهمیتی بنیادین. شکل ویژه سرمایه‌دارانه این مقوله v ، یعنی سرمایه متغیر به این معناست که: (۱) وسیله معاش کارگران، در برابر اینان در مقام مزد، یعنی قیمت نیروی کار فروخته شده شان قرار می‌گیرد، به‌مثابه سرمایه‌ای متعلق به دیگران، به نا-کارکنندگان، به دارندگان وسائل مادی تولید؛ (۲) به‌مثابه مبلغی پول، به عبارتی دیگر، به‌مثابه پیکره ارزشی وسائل معاش v ، هم بیان‌گر آن است که کارکنندگان به معنایی مضاعف «آزاد»ند: شخصاً آزادند و نیز آزادند از [مالکیت] همه وسائل تولید؛ و هم این‌که تولید کالائی شکل عام تولید در جامعه مورد نظر است.

سرانجام m - ارزش اضافی - معرف مجموع کل همه ارزش اضافی‌هایی است که همه تک سرمایه‌داران به آن دست یازیده‌اند. در هر جامعه‌ای کاری بیش‌تر [از نیاز] صورت می‌گیرد و مثلاً در جامعه سوسیالیستی نیز باید کاری بیش‌تر [از نیاز] صورت گیرد. آن‌هم به معنایی سه‌گانه: [الف] به‌مثابه کمیتی از کار برای حفظ و بقای ناکارکنندگان (ناتوانان از کار، کودکان، سال‌خوردگان، از پا افتادگان، کارمندان امور عمومی و نیز دارندگان حرفه‌های به‌اصطلاح آزاد [لیبرال] که مستقیماً در فرآیند تولید شرکت نمی‌کنند [۲])؛ [ب] به‌مثابه ذخیره جامعه برای سوانح یا فاجعه‌های بنیادینی که خطر حذف کل توده تولید سالانه را به همراه می‌آورند (خشک‌سالی، آتش‌سوزی جنگل‌ها، سیل و طوفان) و سرانجام [ج] ذخیره‌ای برای گسترش تولید، چه در اثر رشد و افزایش جمعیت، چه به سبب ارتقای متمدنانه نیازها. شکل سرمایه‌دارانه [نیاز به کار بیش‌تر] خود را از زاویه‌ای مضاعف بیان می‌کند: (۱) این‌که کار مازاد باید به‌مثابه ارزش اضافی، یعنی در شکل کالائی و قابل تحقق به پول صورت گیرد؛ (۲) این‌که به عنوان مایملک نا-کارکنندگان مالک ابزار تولید پدیدار شود.

سرانجام، هر دو عامل $v+m$ نیز روی هم‌رفته بازنمایاننده مقداری عینی با اعتباری عام‌اند: همانا مجموع کل کار زنده‌ای که در طی یک سال در جامعه صورت گرفته است. هر جامعه انسانی، فارغ از شکل تاریخی‌اش، باید به این واقعیت التفات داشته باشد، هم در عطف به نتایجی که عاید شده‌اند و هم در رابطه با نیروهای کار موجود و در دسترس، به‌طور اعم. اجزای $v+m$ نیز پدیداری عام و مستقل از شکل‌های تاریخی ویژه جامعه است. بیان سرمایه‌دارانه اجزای

این مجموعه خود را نه فقط در ویژگی‌های کیفی هر دوی آن‌ها - که پیش‌تر برجسته‌شان کردیم - بلکه همچنین در نسبت کمی نهفته است که در آن، v ، نشان‌گر گرایش به‌سوی کمترین میزان [مینیموم] فیزیولوژیک و اجتماعی است که برای موجودیت نیروی کار ضروری است؛ و نیز میل به‌سوی تنزل اجباری آن. همچنین نمایان‌کننده گرایشی است که همواره m به‌سوی رشد، به نسبت v ، و به زیان آن، دارد.

وضعیت اخیر، نهایتاً بیان‌کننده خودویژگی مسلط تولید سرمایه‌دارانه است: همانا این واقعیت که آفرینش و تصرف ارزش اضافی هدف حقیقی و انگیزه و پیش‌برنده این تولید است.

می‌توان دید: مناسباتی که مبنای فرمول سرمایه‌دارانه کل محصول‌اند، اعتبار عام دارند و در هر شکل اقتصادی سازمان‌یافته بر اساس برنامه، برابر ایستای تنظیمی آگاهانه از سوی جامعه می‌شوند؛ در جامعه کمونیستی برابر ایستای کلیه کارکنندگان و ارگان‌های دمکراتیک آن‌ها؛ و در جامعه‌ای مبتنی بر حاکمیت طبقاتی، برابر ایستای محافل داریان و قهر استبدادی آن‌ها. در شکل سرمایه‌دارانه تولید امکان تنظیم برنامه‌مند کل این روابط وجود ندارد. تمامیت سرمایه‌ها و کالاهای جامعه در واقع مرکب است از مجموعه بی‌شماری از تک سرمایه‌های شاخه شاخه و پراکنده و اقلامی از تک تک کالاها.

اینک این پرسش پیش می‌آید که آیا به این ترتیب خود این مجموعه از ارقام در جامعه سرمایه‌داری معنایی بیش‌تر از سیاهه صرف آماری دارد و علاوه بر آن از خصلتی بسیار نادقیق و پرنوسان برخوردار است. با این حال آنچه از این طریق در مقیاس کل جامعه بیان می‌شود این است که وجود منفرد و کاملاً مستقل و خودستاینده بنگاه‌های مبتنی بر مالکیت خصوصی سرمایه‌داری صرفاً نشان‌گر شکل از لحاظ تاریخی مشروط‌اند، در حالی که شالوده آن‌ها پیوستار اجتماعی است. هر چند تک سرمایه‌ها به‌گونه‌ای کاملاً مستقل عمل می‌کنند، و در این‌جا تنظیم اجتماعی کاملاً غایب است، اما حرکت کل همه سرمایه‌ها به‌مثابه تمامیتی یگانه و یکپارچه تحقق می‌یابد. این حرکت کل نیز خود را در شکل‌های اختصاصاً سرمایه‌دارانه بیان می‌کند. در حالی که تنظیم روابط در هر شکل تولید سازمان‌یافته با برنامه عمدتاً معطوف به نسبت کار انجام‌یافته به کاری است که هنوز باید انجام پذیرد - یا به زبان فرمول ما: نسبت بین $(v+m)$ به c - یا نسبت بین مجموع لوازم معاش ضروری به وسائل تولید ضروری - در فرمول: نسبت همان $(v+m)$ به c - در تولید سرمایه‌دارانه کل کار اجتماعی ضروری برای حفظ و نگهداری وسائل تولید مرده و نیز نیروی کار زنده، به‌مثابه یک کل واحد و یکپارچه، همانا سرمایه تلقی می‌شود، کل واحدی که رو در روی کار مازاد انجام‌یافته، یعنی m یا ارزش اضافی، قرار می‌گیرد. رابطه بین این دو مقدار m و $(c+v)$ ، رابطه‌ای واقعی، عینی و ملموس در جامعه سرمایه‌داری است، همانا نرخ میانگین سود که به‌طور واقع نیز هر سرمایه خصوصی را در مقام بخشی از یک کل مشترک، از کل سرمایه اجتماعی تلقی می‌کند و سود هر تک سرمایه را با استناد به بزرگی آن، در مقام سهمی که از کل ارزش استثمارشده از جامعه نصیب آن شده است، بدون توجه به سهمی که آن سرمایه به‌طور واقعی در این مجموعه ارزش ادا کرده، به آن محول می‌کند. بنابراین کل سرمایه اجتماعی و همتای آن، همانا کل ارزش اجتماعی، صرفاً مقادیری واقعی از وجودی عینی نیستند، بلکه رابطه بین آن‌ها، یعنی سود میانگین - به میانجی مکانیسم قانون ارزش - رهبر و راهبر کل مبادله است، یعنی نسبت کمی مبادله انواع تک کالاها بین یکدیگر، مستقل از نسبت ارزشی ویژه‌شان، همچنین تنظیم‌کننده تقسیم کار اجتماعی، یعنی تخصیص سهم‌های متناظر سرمایه و نیروی کار به سپهرهای تولید منفرد و رشد و گسترش بارآوری کار که از یکسو مشوق تک سرمایه‌ها به پیش‌تازی و اقدام مبتکرانه است تا خود را به سطحی بالاتر از سود میانگین ارتقاء دهند و از سوی دیگر، گسترش و رواج پیشرفت‌های حاصله از تولیدهای

مفرد، به سطح کل تولید. در یک کلام: حکمرانی کامل کل سرمایه اجتماعی بر حرکت‌های ظاهراً قائم به ذات تک سرمایه‌ها، به میانجی نرخ میانگین سود. [۳]

بنابراین فرمول $c+v+m$ ، نه فقط سازگار با ترکیب ارزشی هر تک کالا است، بلکه بر جملگی کالاهای تولیدشده در یک جامعه نیز انطباق دارد. اما این انطباق صرفاً ناظر است بر ترکیب ارزشی. فراتر از این سطح، تشابه و تناظر مذکور دیگر وجود ندارد.

اگر ما کل محصول جامعه‌ای را که به شیوه سرمایه‌دارانه تولید می‌کند به مثابه یک کلیت و در مقام محصول کار سالی در نظر بگیریم که قصد واکاوی اجزای مربوط به آن را داریم، آنگاه فرمول مذکور، فرمولی به تمام معنا دقیق است. عنصر c در این فرمول نشان می‌دهد چه مقدار کار گذشته، کار انجام‌یافته در سال‌های پیشین، در هیأت و سائل تولید، در محصول سال جاری مداخله دارد. عنصر $v+m$ ، اجزای ترکیبی محصولی را نشان می‌دهد که منحصراً در سال اخیر به میانجی کار تازه آفریده شده است و سرانجام رابطه v و m ، توزیع و تقسیم سهم سالانه کار جامعه بین حفظ و بقای کارکنندگان و ناکارکنندگان را به ما نشان می‌دهد. این واکاوی، برای بازتولید تک سرمایه نیز، فارغ از پیکره مادی محصولی که پدید آورده، درست و تعیین‌کننده است. نزد سرمایه‌دار صنعت ماشینی، c ، v و m بدون هیچ‌گونه تمایزی دوباره در هیأت ماشین یا اجزای ماشین پدیدار می‌شوند. نزد همکارش در شاخه [تولید] شکر، c ، v و m ، در هیأت شکر از درون فرآیند تولید زاده می‌شوند. نزد مالک یک رفاص‌خانه، در قالب غمزه‌های رفاصان و اداهای «شعبده‌بازان» عینیت می‌یابند. تمایز آن‌ها با یکدیگر در محصولی بی‌تمایز، فقط این است که آن‌ها اجزای ارزشی و سهم ارزشی مقسومی از محصول‌اند. و این امر، به تنهایی برای بازتولید تک سرمایه کاملاً بسنده است. زیرا بازتولید تک سرمایه با پیکره ارزشی سرمایه آغاز می‌شود و نقطه عزیمتش مبلغ معینی پول است که از تحقق [ارزش] محصولات تولیدشده به دست آمده است. به این ترتیب، فرمول $c+v+m$ شالوده‌ای است موجود برای تقسیم و توزیع آن مبلغ پول به بخشی برای خرید و سائل مادی تولید، بخشی دیگر برای خرید نیروی کار و بخش سومی برای مصرف شخصی سرمایه‌دار، اگر – چنان‌که ما در این جا و در وهله نخست فرض گرفته‌ایم – بازتولید ساده صورت پذیرد، یا فقط بخشی از آن به مصرف شخصی سرمایه‌دار برسد و بخشی دیگر به خدمت بزرگتر کردن سرمایه درآید؛ در این صورت قرار است بازتولید گسترده صورت گیرد. این‌که سرمایه‌دار باید برای بازتولید واقعی با چنین توزیع و تقسیمی برای سرمایه پولی دوباره به بازار کالاها گام نهد تا بتواند پیش‌شرط‌های عینی تولید – یعنی مواد خام، کارافزارها و غیره و نیز نیروی کار – را به دست آورد، امری است بدیهی. اما این امر که تک سرمایه‌دار بتواند در بازار و سائل تولید و نیروی کاری را که برای کسب و کارش به آن نیاز دارد، به‌طور واقعی هم پیدا کند، در نگاه تک سرمایه‌دار و ایدئولوگ‌های دانشمندش، همانا اقتصاددانان و لنگار نیز بدیهی به نظر می‌آید.

در کل تولید اجتماعی وضع به‌گونه دیگری است. مبادله کالاها، از منظر کل جامعه، فقط می‌تواند یک جابه‌جائی و تغییر مکان همه‌جانبه اجزائی از محصول کل را به انجام رساند، اما نمی‌تواند ترکیب عینی آن را تغییر دهد. این تغییر مکان کماکان می‌تواند بازتولید کل سرمایه را فقط زمانی میسر کند که در کل محصول تولیدشده در دوره تولیدی ماقبل، اولاً و سائل تولید کافی، ثانیاً و سائل معاش مکفی برای حفظ و بقای شمار پیشین نیروهای کار و ثالثاً – و سرآخر و نه هرگز بی‌اهمیت‌تر – و سائل معاش لازم برای حفظ و بقای «درخور» طبقه سرمایه‌دار و متعلقانش، موجود باشد. این‌جا به قلمرو تازه‌ای رهنمون می‌شویم: از قلمرو مناسبات ارزشی ناب به قلمرو جنبه مادی و عینی. اینک مسأله بر سر قابلیت و پیکره مصرفی کل محصول اجتماعی است. آنچه برای تک سرمایه‌دار کاملاً بی‌تفاوت* است، از منظر سرمایه‌دار کل به نگرانی جدی بدل می‌شود. در حالی که برای تک سرمایه‌دار بی‌برو برگرد علی‌السویه است که

کالاهای تولیدشده از سوی او ماشین، شکر، کود مصنوعی باشد یا کاغذ پارهای از یاهوگوئیها، و فقط مهم این است که آن را بهدست مشتری برساند تا سرمایه‌اش را به علاوه ارزش اضافی متحقق کند، برای سرمایه‌دار کل اهمیت بی‌کرائی دارد که کل محصول پیکره و قابلیت مصرفی کاملاً معینی داشته باشد و این‌که در این محصول کل سه چیز موجود باشند: وسائل تولید برای از سرگیری فرآیند کار، وسائل معاش ساده و متعارف برای حفظ و بقای طبقه کارگر و لوازم معاشی مرغوب‌تر و دارای جنبه تجملی لازم برای حفظ و بقای خود سرمایه‌دار کل. آری، در این‌جا آرزوها عام و مبهم نیستند، بلکه کاملاً بهدقت به‌لحاظ کمی تعیین یافته‌اند. اگر بپرسیم که مقدار چیزهای مورد نیاز سرمایه‌دار کل از این سه نوع چقدر است، آن‌گاه - همیشه با این پیش‌فرض که نقطه عزیمت ما بازتولید ساده است - تخمینی دقیق را در ترکیب ارزشی کل محصول سالانه سال جاری پیدا می‌کنیم. فرمول $c+v+m$ که ما آن را چه برای کل سرمایه و چه هر تک سرمایه به‌مثابه توزیع و تقسیم صرفاً کمی کل ارزش، یعنی برای مقدار کار نهفته در کل محصول سالانه جامعه تلقی کرده‌ایم، اکنون به‌مثابه شالوده‌ای معلوم برای توزیع و تقسیم مادی محصول نیز پدیدار می‌شود. روشن است که برای از سرگرفتن بازتولید در مقیاسی ثابت، سرمایه‌دار کل باید در محصول کل تازه‌اش آن مقدار از وسائل تولید را بیابد که با مقدار c ی او برابر و منطبق باشد، همچنین همان مقدار وسیله معاش برای کارگران که با v ، مجموع مبلغ مزدها، برابر و منطبق باشد و همان مقدار از وسائل معاش نفیس برای خود او و بستگانش که مقدار m مستلزم آن است. بنابراین ترکیب ارزشی کل محصول سالانه جامعه خود را به شیوه زیر به زبان پیکره مادی محصول ترجمه می‌کند: اگر قرار است بازتولید ساده میسر گردد، کل c ی جامعه باید در مقام همان اندازه وسائل تولید، v در مقام لوازم معاش کارگران و m در مقام وسائل معاش سرمایه‌دار دوباره پدیدار شود.

اینک به تمایزی ملموس بین تک سرمایه‌دار و سرمایه‌دار کل می‌رسیم. اولی، هر بار سرمایه ثابت و سرمایه متغیر و نیز ارزش اضافی‌اش را بازتولید می‌کند: (۱) هر سه جزء در قالب محصولی یکپارچه و یگانه با همان پیکره مادی موجودند؛ (۲) در هیأتی کاملاً بی‌تفاوت که نزد هر تک سرمایه‌دار ساخت و بافت متفاوتی با سرمایه‌دار دیگر دارد. سرمایه‌دار کل هر بار هر جزء ارزشی از سرمایه سالانه‌اش را در پیکره مادی متفاوتی بازتولید می‌کند، آن هم در قالب c برای وسائل تولید، v برای لوازم معاش کارگران، و m برای لوازم معاش سرمایه‌داران. برای بازتولید تک سرمایه فقط نسبت‌های ارزشی تعیین‌کننده بودند و شرایط مادی در مقام پیش‌شرط مبادله کالاها، پدیداری بدیهی تلقی می‌شد. در بازتولید کل سرمایه نسبت‌های ارزشی با جایگاه‌های مادی متحد می‌شوند. در عین حال روشن است که تک سرمایه فقط مادامی می‌تواند جنبه‌های ارزشی را لحاظ کند و جنبه‌های مادی را به‌مثابه قانونی آسمانی تلقی کند که به عکس سرمایه کل بتواند مسئولیت جنبه‌های مادی را برعهده بگیرد. اگر کل c ی جامعه نتواند در پیکره مادی‌اش سالانه همان اندازه وسائل تولید بازتولید کند، آن‌گاه بی‌هوده است که تک سرمایه‌دار با پولی که از طریق تبدیل سرمایه ثابتش - که به پول دگردیسی یافته - به بازار رود، چرا که نخواهد نتوانست شرایط مادی ضروری برای بازتولید فردی‌اش را در آن‌جا بیابد. بنابراین از منظر بازتولید، فرمول عام $c+v+m$ برای سرمایه کل کفایت نمی‌کند؛ به علاوه این گواه و اثبات دیگری است برای این‌که مقوله بازتولید چیزی واقعی و بیش‌تر از توصیفی صرف برای مقوله تولید است. بنابراین ما باید به مراتب بیش‌تر تمایزاتی در سرشت مادی قائل شویم و به جای تلقی سرمایه کل به‌مثابه کلی واحد و یکپارچه، آن را در سه بخش اصلی‌اش به نمایش گذاریم و برای ساده کردن موضوع - چراکه این کار به‌لحاظ نظری زیانی نمی‌رساند - آن را در دو بخش [بزرگ] مورد ملاحظه قرار دهیم: [یک:] در مقام تولید وسائل تولید و [دو:] به‌مثابه تولید وسائل معاش برای کارگران و سرمایه‌داران. هر بخش باید جداگانه مورد ملاحظه قرار گیرد، چنان‌که در هر بخش، شرایط بنیادین تولید سرمایه‌دارانه ملحوظ باشند. اما در عین حال ما باید جنبه‌های بازتولید را از زاویه

پیوستارهای متقابل در هر دو بخش برجسته کنیم. زیرا فقط با لحاظ کردن این پیوستار شالوده‌های بازتولید کل سرمایه اجتماعی به‌مثابه یک کل واحد و یک‌پارچه قابل استنتاج خواهند بود.

به این ترتیب اگر نقطه عزیمت ما تک سرمایه باشد، به‌هنگام بازنمایی سرمایه کل و کل محصولش، نوعی جابه‌جایی روی می‌دهد. به‌لحاظ کمی، یعنی در مقام مقادیر ارزشی، C ی جامعه دقیقاً مرکب است از مجموعه سرمایه‌های ثابت تک سرمایه‌ها، در مورد دو عنصر دیگر v و m نیز وضع از همین قرار است. اما شکل پدیداری آن‌ها دچار جابه‌جایی شده است. در حالی که C ی تک سرمایه از درون فرآیند تولید در مقام جزء ارزشی مجموعه متنوع و بی‌شماری از اشیاء مصرفی دوباره بیرون می‌آید، همین سرمایه ثابت در محصول کل، به‌اصطلاح روی‌هم‌رفته، در مقدار معینی از وسائل تولید پدیدار می‌شود. همچنین v و m در تک سرمایه‌ها که دوباره به‌مثابه تکه‌هایی از مجموعه‌ای کالایی با جلوه‌ای متلون آشکار می‌شوند، در محصول کل روی‌هم‌رفته منطبق‌اند بر مقادیری از لوازم معاش برای کارگران و سرمایه‌داران. این واقعیتی است که اسمیت نیز در ملاحظاته‌ش درباره عدم تطابق مقولات سرمایه مستقر، سرمایه در گردش و درآمد نزد تک سرمایه‌دار و در جامعه تقریباً به آن نائل شد.

ادامه دارد